

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

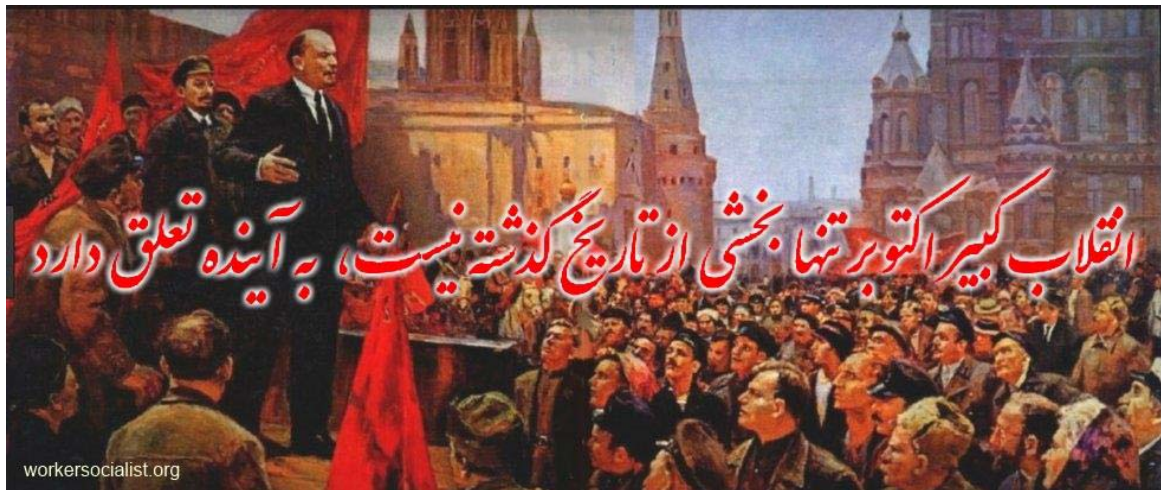
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

آتیلا مهربان
۱۹ اکتوبر ۲۰۱۹

فرا رسیدن صد و دومین سالگرد انقلاب سترگ اکتوبر خجسته باد!



آنگاه که سخن از تاریخ در میان می آید، معمولاً بازگویی اتفاقاتی است که در گذشته رخ داده و گویا به تاریخ پیوسته است. اما سخن از انقلاب اکتوبر، تمرکز بر جریانی است که از زمان به میان آمدن طبقات، همواره به اشکال مختلف در جریان بوده و می شود در متن هر تضاد ناشی از تقابل کار با سرمایه سراغ گردد. انقلابی که نیروی محرکه آن تضاد طبقاتی بوده و منجر به براندازی طبقه ستمگر به وسیله طبقه ستمکش گردد، نمی تواند با گذشت زمان جزئی از تاریخ گذشته و بدون ربط و تأثیر بر آینده باشد. به همین دلیل حرکت حتی شبی از انقلاب که در اعتراض هر کارگر و فرودستی متجسم می گردد، نمایندگان پیشتاز بورژوازی را و می دارد که به خود و هم طبقه ئی و خاطر شان را تسلی دهند که مثلاً امریکا هیچ گاهی نمی تواند سوسیالیستی شود.

امروز سرمایه داری امپریالیستی در سراسر دنیا شرایط اجتماعی مشابه به آن زمانی را که آغاز و پیروزی انقلاب اکتوبر را در پی داشت جنگ های خانمانسوز، تقابل نیروهای به اصطلاح مدرن و متمدن با حاکمان سنت گرا، فقر و گرسنگی، زورگویی و فرستادن جبری افراد به کشتارگاه های جنگی که خود شان هیچ سهم و منفعتی در آن ندارند و مهمتر از همه آنها گسترش عظیم فاصله طبقاتی، می توان به عنوان نمونه ذکر کرد. اما با وصف وجود شرایط بالقوه برای آغاز اکتوبر دیگری که تصورش آرامش سرمایه داران را در قدرتمندترین کشورهای سرمایه

داری به هم می زنی، چرا تکرار یک چنین انقلابی با همان محتوا این قدر به تأخیر افتاده است؟ آیا نرسیدن انقلاب اکتوبر با آن همه آرمان های جهانشمول انسانی و تأثیرات مثبت اجتماعی اش، آنگونه که به هر وسیله ممکن به شدت علیه آن تبلیغ می گردد، شکست یک ایدئولوژی یا شکست یک آرمان را می رساند؟ مگر ما سوسیالیست ها ادعا نداریم به آن دلیل که انقلاب اکتوبر نتیجه یک جنبش اجتماعی علیه نابرابری ها بود، تا زمانی که نابرابری ها و بیعدالتی ها در جهان ادامه داشته باشند، نمی تواند یک چنین انقلاب و آرمانهای آن محور گردیده و از حرکت باز ماند؟

جهان و افغانستان شاهد جنبش های اجتماعی بزرگی بوده اند که در مواردی بخش هایی از آرمان های انقلاب اکتوبر را بر می تاباند و میلیون ها انسان را به خیابان ها کشیده است، ولی علی رغم دادن قربانی های بیشمار حتی بدون رسیدن به حد اقل خواسته هایشان خاموش گردیدند. جنبش نود و نه در صدی ها در امریکا، یونان، اسپانیا و جنبش موسوم به بهار عربی، قیام های مردمی علیه رژیم قذافی در لیبیا، جنبش مصری ها علیه مبارک و بعداً مرسى، اعتراضات میلیونی علیه رژیم اسد در سوریه، اعتراضات واسکت های زرد در فرانسه، جنبش های اعتراضی در ایران نمونه هایی از این دست هستند.

چه تفاوتی میان شرایط عینی اعتراضاتی که انقلاب اکتوبر از متن آن سر بر آورد و جنبش های میلیونی چندین دهه بعد از آن که در نهایت عقیم می مانند وجود دارد؟

جنبش های اعتراضی و نیروهای فعال گوناگونی که آنها را به راه می اندازند، بر له آزادی، مدنیت، حامی حقوق زنان، معترض به رادیکالیسم اسلامی و خشمگین از خود کامگی های حاکمان اند. در شرایطی که اتفاق یا جنایتی خشم عمومی را بر انگیزد، امکان بسیج تعداد زیادی از افراد حول خواسته های فوق و کشاندن مردم با گرایشات متفاوت به خیابان ها میسر می شود. مسأله اصلی اما کمیت معترضان در اعتراض ها نیست. مسأله این است که در اعتراض ها و جنبش ها چه خواسته هایی مطرح می گردد، غایت آن خواسته ها چیست؟ مثلاً زمانی که معترضان شعار " آزادی " را سر داده و از مدنیت دفاع می نمایند، منظور چه نوعی از آزادی است؟ کسب این آزادی برای چه کسانی؟ حدود و سطح این آزادی چیست؟ آزادی در محدوده قوانین سیستم حاکم یا فرا تر از آن؟ هیچ فردی چه در قدرت و چه در اپوزیسیون، حتی بخش های به شدت محافظه کار در اجتماع مخالفتی با " آزادی " ندارند. پاسخ به این پرسش هاست که ماهیت آزادی که شعار داده می شود و به تبع آن ماهیت و سرنوشت جنبش ها را روشن می سازد.

" جنبش تبسم " به عنوان مثال : تا آنجا که در صدد لگام زدن ظلم و استبداد و جنایات طالبان بود و آزادی تردد و امنیت را می طلبید، جنبشی بحقی بود. اما رهبران جنبش از آدرس های دیگری شعار می دادند. یا در جنبش روشنایی شعارها و پلاکاردها در مسیر متفاوتی از آنچه که ادعا می شد و بیشتر تبارگرایانه بودند، سیر می کرد که ربطی به برابری و آزادی که از مؤلفه های انقلاب اکتوبر بود، ندارد. به همین منوال اعتراضات واسکت های زرد در فرانسه به ضد افزایش قیمت . بنابر این جنبش هایی از این قبیل با وصف آن که مردمی اند ولی از این که حول تضاد های اصلی کار و سرمایه نمی چرخند، نمی توانند تغییر بنیادی را در قبال داشته باشند.

از دید من مهارت رهبران جنبشی که انقلاب اکتوبر را به پیروزی رسانید، رادیکالیسم و سازش نا پذیری آنها در برابر گزینه های معترضان دیگری چون منشویک ها (که آنها هم ریشه های پرولتری داشتند) و در تفکیک ماهیت خواسته ها و طرح شعار های متناسب با شرایط عینی زندگی آن زمان در روسیه بود. رادیکالیسم رهبران بلشویک می توانست در مقطع زمانی که پیروزی و شکست انقلاب مطرح بود، برای شان هزینه هنگفتی داشته باشد. مثلاً

سیاست در قبال انقلاب ارضی می توانست دهقانان را به عدم حمایت از کارگران ترغیب کند، یا طرح و به کار بستن شعار "همه قدرت به شورا ها" در برابر طرح "دموکراتیک و متمدانه" کائوتسکی مبنی بر پارلمانیسم و سوسیال دموکراسی می توانست تکرار تراژیدی قیام پاریس باشد. بلشویک ها دقیق تشخیص دادند که چه منافعی در عقب هر شعار قرار دارد و آگاهانه و بیباکانه منافع طبقاتی کارگران را ملاک عمل قرار دادند.

مسئله بسیار با اهمیت دیگر در به پیروزی رسانیدن انقلاب اکتوبر، موجودیت حزب متشکل بلشویک بود. این حزب، حزبی نبود که در آن نخبه هائی با بینش های یکسان گرد هم جمع شده باشند. خاستگاه طبقاتی افراد و منافع همگون اجتماعی، آنها را به فعالیت مشترک واداشته بود. خلاف باور ساده لوحانه ای که تصور می نماید شعارها و تصمیمات جنبشها در خیابانها گرفته می شود، تصمیمات قیامی که به پیروزی انقلاب اکتوبر انجامید، بر مبنای توضیحات ریالیستی معضلات جاری در جامعه و در رابطه با نظام حاکم استوار بود.

و یکی از دلایل مهم آن که از نظر من درک آن برای سوسیالیست ها حیاتی است این بود که در جنبش کارگری در روسیه، طبقه کارگر هویت متمایز خویش را با هویت طبقات دیگر بدرستی شناخته بودند و توانستند در بدترین شرایط با اتکاء به نیروی خود آزاد شوند. آنها با درک مارکسیستی تضاد منافع شان با منافع طبقات دیگر از توهم پشت سر ایستادن و کسب حمایت طبقات دیگر به قیمت کتمان ایده آلها و ارزش های خود شان بیرون شده بودند. آنها با کسب آگاهی از نیروی بالقوه عظیم شان، با درک عمیق از

هویت طبقاتی شان و با پیوستن به حزب طبقه کارگر (نه به احزابی برای طبقه کارگر) منسجم شده بودند.

این عوامل نکات اساسی در پیروزی انقلابی بود که بی تردید آینده از آن اوست.